

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پروسی و
نقد کتاب

● با مقالاتی از: دکتر ناصرالدین یروین - مجید یوسفی -

سعید عرفانپور - محمد طین - جواد شاهزاده - سحر بازاریار - کاوود کومرین

سخنی درباره ایرج

و دستنویشتهای از او

به بهانه انتشار کتاب سیری در زندگی و آثار ایرج میرزا

ناصرالدین پروین

۳۷۷

سیری در زندگی و آثار ایرج میرزا که با همت بی همتای آقای علی دهباشی به چاپ رسیده، اکثر نوشتارهای صاحب نظران و یا مقلدان آن صاحب نظران را درباره این گوینده توانا، اما بی‌حسب آفرین، در بر دارد.

مجموعه‌ای این چنین، در واقع پرونده‌ای علمی ست: خواننده عادی از آن بهره می‌برد و خواننده پژوهنده از مراجعه به نشریه‌ها و کتاب‌های متعدد بی‌نیاز می‌شود. بد نیست که با یک صلابت عام، جلد دومی هم به نظرها و پژوهش‌های تازه‌تر اختصاص یابد. مقاله‌ها مرکب‌اند از پژوهش عالمانه تا حکم و رأی مستبدانه و از شناخت تا کلیشه و تکرار. جمع‌بندی آنها را خواننده خود باید بر عهده گیرد. باید بیفزایم که قوی‌ترین و جامع‌ترین سخن در مجموعه حاضر، همچنان از استاد روانشاد محمد جعفر محجوب است. شعرها، سندها و نامه‌های نویافته استاد گلبن و آقای میرانصاری نیز تلاش یابندگان گرامی آنها را می‌رساند و غنای مجموعه را موجب شده است.

اشرافیت ایرج و سبب سرودن عارفنامه

در بیان سرگذشت ایرج میرزا و به‌ویژه مثنوی عارفنامه او، اکثراً از نسب اشرافی یا پرورشش در محیطی اشرافی و حتی تعصب شاعر نسبت به قاجاریان سخن به میان

می آید. به نظر می رسد، نخستین کسی که این نکته را دربارهٔ ایرج نوشت، سعید نفیسی باشد که مقاله اش به سال ۱۳۳۴ خ در مجلهٔ سپید و سیاه چاپ شد و در سیری در زندگی و آثار ایرج میرزا هم آمده است (صص ۲۸۳-۲۹۵).

من به چند دلیل زیر، این سخن را نادرست^۱ و تکرار کلیشه وارش را عیبی برای نویسندگان بعدی می دانم. نخست باید در مورد «اشرافیت» توضیحی داد:

۱. در نخستین دور مشروعیت تاریخی پس از اسلام در ایران، هنوز وابستگی به اشرافیت دورهٔ ساسانی و پیش از آن ادامه داشت و سپس تر، در تاریخ پرتلاطم و کم ثبات کشور مارنگ باخت. از آن اشرافیت، نه با این نام، بل با عنوان هایی همچون نژادگی یاد می شد. به جای اشرافیت استوار بر خون و توارث، اتکای به ثروت و قدرت نشست. آن دو نیز همواره کم دوام بودند و اشرافیتی بر پایهٔ آنها پدید نیامد. در عین حال، به ویژه با حکومت شاهنشاهان صفوی که خود را از تبار پیامبر (ص) معرفی می کردند، سیادت که مبتنی بر خون و توارث است و از پیش هم زمینهٔ احترامی خاص بود، شکلی را که می شناسیم پیدا کرد. بیرون از آن، در عمل هیچ شکل دیگری از این نوع دیده نشد. آنها هم که نسبی را دلیل تمایز خود با دیگران عنوان می کردند، تمایز را با اعتقاد مذهبی پیوند داده به سدهٔ نخست اسلامی می پیوندند؛ مانند خاندان هایی که نژاد خود را به مالک اشتر، خُر ریاحی، مختار ثقفی، اویس قرنی... رسانده اند.

۲. بدیهی ست که در دورهٔ قاجار نیز چنین بود و اگر فتحعلی شاه (به احتمال قوی به حق) کوشید مردم در باند که نسب او به جای قوانلها به شاهان صفوی می پیوندند، بیشتر به سبب عزت و حرمت سیادت بوده است. اگر فخر دیگری به «عظام رمیم» در این دوره رواج داشته، من چیزی در آن باره نیافته ام.

از سوی دیگر، در دورهٔ قاجار، جز در مورد بستگان درجه اول (خواهران و برادران و فرزندان شاه پیشین و کنونی) مزیتی مادی و معنوی برای شاهزادگان دیگر قایل نبودند. البته، به برخی از قاجاریان دورتر نسبت به شاه وقت، به سبب های گوناگون (از جمله آموزش شایسته و یا توان اداره و شاید اعتماد بیشتر به آنان)، مقام های برجسته ای به ویژه در والی گری و حکمرانی داده می شد و این وضع به همان سبب ها در سراسر دورهٔ رضاشاه هم - که نفی قاجار سکهٔ رایج بود - ادامه یافت.

۱. مناسفانه آن بزرگوار پاره ای از این گونه «خاطره» های احساساتی نادرست نوشته و موجب گمراهی محققان بعدی شده است. یک موردش دربارهٔ سید شرف الدین قزوینی ناشر نسیم شمال است که همچنان با آب و تاب به آن استناد می کنند و من در مقالای واقعیت ماجرای دارالمجانبی رفتن سید را نوشته ام.

دردش گفتم در لری کرد ای کرد

تلفه آن در صفت است م در ر کرد

باید بگویم می کرد است (درد را کرد)

دردش فرموده و در صفت ادان کرد

گفتم در صفت است م لصف کرد

درد هم در صفت است م در صفت کرد

م در صفت کرد

درج

در مقابل، گروه کثیری از شاهزادگان شغل‌های کوچکی در دستگاه‌های دولتی داشتند و یا با درآمد ملکی مختصری سر می‌کردند. گروهی نیز به کلی تنگدست بودند و هر روز بر شمار آنان افزوده می‌شد و سبب، داشتن زنان و فرزندان زیاد، اسراف و ولخرجی (گاهی به سبب رعایت تشخص و تکلف شاهزادگی) و یا ندانم‌کاری و افراط در خوشگذرانی بود.

در جامعه‌شناسی تاریخی آن دوره، به این نکته باید توجه داشت که قاجاریان پادشاهی خود را بر خویشاوندی با قدرت‌های محلی نیز استوار ساخته بودند و ثروت و قدرت و احترام بسیاری از شاهزادگان، به‌ویژه در بیرون از پایتخت، در واقع مرده‌ریگ خاندان مادری (مادر خود یا پدر یا نیای آنان) بود.

کوتاه سخن آن که: اصحاب ترجمه، آریستوکراسی (نژاده سروری) اروپایی را اشرافیت نامیدند و کسانی (به مانند بسیاری از واژه‌ها و اصطلاح‌های غربی) خواستند معادلی در فرهنگ ایرانی برای آن بیابند؛ حال آن که در ایران و کشورهای پیرامون آن، وضع به شکلی بود که بیان شد.

حال بینیم زندگی ایرج میرزا با اشرافیتی که نفیسی مدعی آن شده و دیگران تقلید کرده‌اند، چه مناسبتی داشته است؟

۱. به شهادت محتوای کتاب سیری در زندگی و آثار ایرج میرزا (از جمله: صص ۱۸، ۲۹) و منابع دیگر، خاندان ایرج و خود او تنگدست بودند و با توجه به اینکه سراسر عمرش در دوره قاجار گذشت، خود او هم به شهادت تمامی روایت‌ها و فعالیت اداری‌اش، فاقد هرگونه نفوذ بوده است.

۲. بیت زیر را در مقاله‌ای (ص ۳۳۵) دلیل دلستگی ایرج به اشرافیت قاجاری خود و در اندرز به پسر خود آورده‌اند:

تو به اصل و نسب از سلسله اشرافی این شرافت را از سلسله خویش میر
اگر محقق محترم قصیده را با دقت بخوانند، درخواهند یافت که این قصیده، طنز آمیز
راوی نه برای فرزند خویش، بل برای دیگری گفته و در آن طعنه‌ها به این و آن زده است.
اشاره‌های شاعر به قاجاریان همواره رنگی از طنز دارد. اوست که درباره شاهزاده
محمد تقی میرزا معتضدی (معتضدالدوله) گفته است:

گرچه با جنس شاهزاده بدم
بنده‌ی شاهزاده معتضدم^۱

۱. او را به سبب‌های گوناگون با خاندان شوکت‌الملک علم پیوندها بود و از این رو، بارها به نمایندگی مجلس شورای ملی از خراسان منصوب شد. محبوب، مصحح دیوان ایرج، مخاطب این بیت را شناسایی نکرده است.

و برادر بزرگتر همو، محمد مهدی میرزا محوی (ابتهاج السلطان)^۱، را به سبب شاهزادگی «کج کلاه» (خودپسند و مغرور)^۲ می خوانند:

این معاون هم از آن کج کلهان
و در جای دیگر می گوید:

نسب از دوره ی قاجار بسم، می باید فکر خوشرویی از دوره قاجار کنم! گریز از منصب نزدیک به دربار قاجار، نکوهش محمد علی شاه و احمدشاه و نبود هرگونه اشاره مثبت به قاجاریان را باید به اینها افزود. به نظر می رسد که اضافه شدن میرزا به دنبال نام ایرج، موجب اصلی ساده نگری کسانی بوده است که او را شاهزاده علاقه مند به نسب خود معرفی کرده از همان گونه نسب پدری کسانی چون یحیی آرزین پور و عبدالصمد کامبخش و ایرج اسکندری و یزدانبخش قهرمان... اطلاعی نداشته اند! بنا بر آنچه گذشت، شاعر آزاده و بی بند و بار، نه زندگی اشرافی داشته و نه تفاخری به نسب قاجاری خود کرده است. پس، چگونه است که از نوشته نفیسی به بعد شمار بزرگی از محققان و تابعان آنان، عارف نامه او را نتیجه خشمش از قاجار ستیزی عارف قزوینی معرفی کرده اند؟

۳۸۱

روایت ملک الشعراء بهار درباره انگیزه سرایش عارفنامه^۳ خلاف آن برداشت رایج را ثابت می کند و با روایت استاد روانشاد محمود فرخ خراسانی هم می خوانند. من سخن این دو را معتبرتر از داستانی می دانم که نفیسی نقل کرده است.

اما تنها فردی که در دیدار باغ ملی عارف و ایرج در مشهد حضور داشته و نه تنها ناظر سرایش نخستین بیت های عارفنامه بوده، درباره آن ماجرا شهادت هم داده است، محمود فرخ است. وی، در دو جا به روشنی، خشم شاعر را ناشی از رنجش دوستی از دوست دیگر تصویر کرده و در سخن او، هیچ گونه اشاره ای به تعصب قجری ایرج نیست. بنابراین، راه دور نباید رفت و با توجه به منش ایرج و نبود هرگونه انگیزه در بزرگواری چون فرخ برای ساختن این داستان، باید روایت او را پذیرفت.

۱. فرزند محمد حسن میرزا معتضدالدوله و او فرزند مهدیقلی میرزا و او فرزند بیستم عباس میرزا بوده است. همواره در کارهای مالیه بود و در دوره اول مجلس سنا نیز به ستائوری رسید. پاک و درستی اش را دکتر غنی و ادوارد ژوزف در یادداشت های خود ستوده اند. ژوزف، ماجرای استخدام شاعر برجسته ما روانشاد سید حسین شهریار را هم توسط ابتهاج السلطان، گزارش کرده است.

۲. یکی از فضایی که مقاله شان در کتاب مورد بحث چاپ شده، درباره «کج کلاه» چنین مرقوم فرموده اند: «معاون وقت دارایی خراسان ابتهاج السلطان محوی که کلاه را کج بر سر می گذاشته است» (ص ۳۹۶). خال آن که با مراجعه به یکی از لغت نامه ها، می توانستند معنای بسیار بدیهی این اصطلاح را دریابند.

۳. پرویز سلطانی، سخن، دوره ششم، ش ۹، نقل شده در صفحه ۱۰۱ کتاب.

نخستین جا، یادداشت استاد فرخ است در حاشیه دیوان ایرج که همشهری اش غلامرضا ریاضی آن را نقل کرده^۱ و در کتاب مورد بحث ما هم آمده است (صص ۳۵۳ و ۳۵۴). درباره دومین جا باید توضیحی بدهم.

در سال ۱۳۵۲ که در مشهد دست اندرکار رادیو تلویزیون بودم، خانم شهناز جاماسب از بخش تولید تلویزیون در تهران با من تماس گرفت و درخواست کرد که با ایشان و روانشاد نادر نادریور برای تهیه برنامه‌ای در مورد ایرج همکاری کنم. بی‌درنگ پذیرفتم و آن، افزون بر علاقه به زبان سهل و ممتنع شاعر، توجه به پیشینه درازی بود که خانواده‌های پدری و مادری من با او داشتند.

ضمن صحبتی تلفنی با نادریور اینها را گفتم و از جمله آنکه ایرج در کنار گنبد سبز مشهد خانه‌ای اجاره کرده بود و آن خانه هنوز برجاست. بعد به کار پرداختم و مشکل‌ترین بخش آن، گرفتن اجازه از روس‌ها برای فیلمبردای از باغ خونی بود که از آن به عنوان نمایندگی تجاری خود استفاده می‌کردند، اما درس را همواره بسته می‌داشتند و نگاهبانی را به چند ترکمن فارسی‌ندان سپرده بودند.

سرانجام برنامه‌ای تهیه شد که تازه‌ترین بخش آن مربوط به دوران اقامت ایرج در مشهد است؛ اگرچه دست اندرکاران محترم صلاح خود در آن دیدند که در ژنریک برنامه تنها از «مرکز مشهد» یاد و تشکر کنند و نام کسی را نبرند!

از جمله موادی که برای آن برنامه تهیه کردم، مصاحبه با استاد فرخ بود. وی، در آن مصاحبه به تقریب همان سخنانی را گفت که در حاشیه دیوان ایرج نوشته است و بدان اشاره کردم. معلوم شد که مرحوم علی اکبر گلشن آزادی هم به همراه فرخ و ایرج میرزا به باغ ملی رفته و شاهد ماجرا بوده است. کاش به نواری از برنامه یاد شده دسترس بود و آن مصاحبه و چند مطلب مهم دیگر - که به یکی از آنها اشاره خواهد شد - در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گرفت.

تنزل مقام ایرج

مورد دیگری که مایلیم شرح مختصری درباره آن بدهم، چگونگی تنزل مقام ایرج میرزاست که آن را مکرر از بستگان خود و همچنین از مرحوم خسرو ایرج شنیده‌ام و چنان که خواهد آمد، سندش را هم یافتم.

میلسپو، خزانه‌دار کل آمریکایی مالیه ایران، مازور ملویل هال، هموطنش را به

سیری در زندگی و آثار ایرج میرزا



مکتب مطبوعاتی

پیشکاری مالیه (دارایی) خراسان و سیستان برگزید و محمد مهدی میرزا ابتهاج السلطان را که در ایالت دیگری پیشکار مالیه بود و چیرگی بر کار خود و زبان فرانسه داشت، به معاونت او گماشت. این «معاون کج کلاه» که ایرج از دستش نالیده، نیای مادری پدرم بود و با خود، خواهرزاده اش، نورالدین میرزا قهرمانی را که نیای مادری من است، به مشهد برد. بدین ترتیب، این سه شاهزاده همکار یکدیگر بودند. افزون بر این، ابتهاج السلطان، از قدیم با ایرج آشنایی و همکاری داشت.

راویان به من گفته اند که شاعر خوشگذران چندان دل به کار نمی داد و معاون سختگیر هم به پاس پیشینه همکاری، تا مدت ها به روی خود نمی آورد. تا آنکه ایرج نامه ای به او نوشت و درخواست افزایش حقوق کرد. من این نامه را در پرونده پیشکاری خراسان ایرج میرزا یافتیم و تصویر آن در برنامه تهیه شده به دست نادرپور آمد و چندین بار از تلویزیون پخش شد. چندی بعد برای مطالعه بیشتر پرونده به دارایی مشهد مراجعه کردم، اما جناب پیشکار که از اهمیت تاریخی آن آگاه شده بود، طفره رفت و نداد. امیدوارم کپی برنامه تلویزیونی را کسی داشته باشد و تصویر نامه یاد شده را منتشر سازد و یا در اسناد ملی ایران پرونده مشهد ایرج میرزا یافت شود.

آن نامه بر روی کاغذ بزرگی نوشته شده و در آن، ایرج از زیادتی هزینه هایش گلایه کرده است. در پایین سمت راست نامه، خط ابتهاج السلطان دیده می شود که به متقاضی تذکر داده است از مخارج خودش بکاهد و درخواست افزایش حقوق نکند.

راویان، بستگان من، (که از خود ابتهاج السلطان و مرحوم خسرو ایرج شنیده بودند) می گفتند که چند روز بعد، معاون کج کلاه برای بازدید اداری به قسمت شاعر مالیه چنی می رود و شاعر، با متلکی تند و تیز به زبان فرانسه، معاون را می آزارد. مضمون آن متلک را به یاد ندارم. به هر رو، شاهزاده معاون بی درنگ شاهزاده متلک پران را تنزل مقام می دهد. شعر انقلاب ادبی و سپس تر وداع ایرج با خراسان، نتیجه این برخورد است.

ابتهاج السلطان، در دوره رضاشاه باغی را در جاده قدیم شمیران و نزدیک تجریش از محمد ولی اسدی خریده بود که تا به امروز هم - با وجود قتل بی رحمانه باغ به دست وارثان - آن حدود را اسدی یا باغ اسدی می گویند.

در دورانی طولانی از کودکی و نوجوانی من، این باغ، اقامتگاه تابستانی همه فرزندان و نوادگان صاحب دومش و از جمله من بود که به اتفاق بقیه بچه ها، در آن جا شلتاق می کردیم. در ته باغ، مرحوم خسرو میرزا ایرج و همسر مدیر و مذبذب تیریزی اش و دو دختر او (نوه های ایرج میرزا) اقامت داشتند. می گفتند که با وجود آن سابقه و تعلق خاطر

خسرو میرزا به افیون، ابتهاج السلطان همواره از او حمایت کرده است. تصادف آن که در آغاز دوره دانشجویی من، در تهران هم خانه ما نزدیک خانه خسرو ایرج بود (در کوچه دی نزدیک خیابان صبا می زیست) و برخی از شنیده های خود را از همان هنگام دارم.

دست نوشته ایرج

نیای نادری من دانش آموخته دارالفنون و همدرس شادروانان گل گلاب و عبدالحسین حسابی (ذره) بود. وی، با اصرار دایی اش ابتهاج السلطان، به استخدام مالیه درآمد و سال های بسیار در این وزارتخانه کار می کرد تا به وزارت راه منتقل شد. در میان کاغذهای او، به یادداشت جالبی از ایرج میرزا برخوردم که تصویر آن را تقدیم خوانندگان گرامی بخارا می کنم.

بایسته است که پیش تر شرحی کوتاه بدهم: می دانیم که شکست ایرانیان در جنگ با استعمار تازه نفس و قوی دست روس تا چه اندازه بر تاریخ ما و همسایگان کنونی ما اثر نهاده است. در آن جنگ ها، کسانی چون ابراهیم خلیل خان جوانشیر راه خیانت را برگزیدند و شگرف آن که پادافره خیانت او و میرفتح تبریزی و مانند ایشان را دشمن داد. کسانی هم بودند که تا پای جان به ایرانی بودن خود بالیدند و در این راه مال و جان خود را فدا کردند. یکی از آنها، لاجین خان از حاکمان مروی قفقاز بوده است. وی هرچه داشت بر سر وفاداری به ایران نهاد و در پایان غم انگیز آن جنگ های نابرابر، به همراه عباس میرزا، به تبریز و تهران رفت. با توجه به آن خدمت و فداکاری کم مانند، عباس میرزا، در فرمان های مکرر به نوادگان خود وصیت کرده است که باید خاندان لاجین خان را گرامی بدانند. محمد شاه - و شاید ناصرالدین شاه هم - در فرمان های مشابه همین سفارش را کرده اند.

ایرج میرزا از نوادگان عباس میرزای نایب السلطنه نبود؛ اما مرحوم نورالدین قهرمانی از سوی پدر و مادر نسب از آن مرد ایرانخواه می برد. این یک، در آن هنگام رئیس مالیات غیرمستقیم بوده و ایرج میرزا در یادداشت خود به او، یکی از نوادگان لاجین خان را با اشاره به همان وصیت ها سفارش کرده است:

حضرت والا شاهزاده نورالدین میرزا

این میرزا احمدخان نواده همان لاجین خان است که جد بزرگوار شما (مقصودم مرحوم نایب السلطنه عباس میرزا است) او را شریک نیمه دولت ایران در وصایای خود معرفی و از خدمت او اظهار شکرگذاری ها کرده.

حالا لازم نیست که ما نصف دولت ایران را به نواده او بدهیم ولی لازم است که در سر خدمت خود باقیش بدازید که سائل به کف نشود.

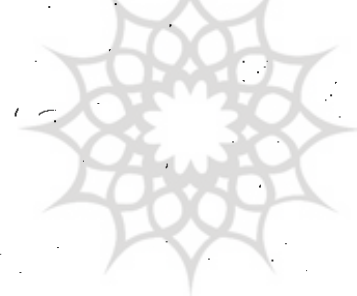
ایرج

مخاطب، در دفترچه‌ای که نامه را در آن چسبانده نوشته است:

در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی که به ریاست مالیات غیرمستقیم شهر مشهد معین شده بودم و تشکیلات مالیه نیز (چون آمریکایی‌ها آمده بودند و تشکیلات تازه می‌دادند) به عهده بنده واگذار شده بود. شاهزاده ایرج میرزا جلال‌الممالک در آن موقع معاون و رییس اداره تفتیش بود؛ به طوری که خود می‌گوید:

رفقا رحم به حالم کردند انسپکتور ژنرال‌م کردند

این یادداشت را به بنده نوشته‌اند که از میان کاغذها پیدا [کردم و] برای یادگار ضبط گردید. ۱۲/۵/۱۳۱۵ [۱] نورالدین.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. علاوه بر آنچه ذکر شد، باره‌ای از اشتباه‌ها هم در نوشتارهای سیری در زندگی و آثار ایرج میرزا دیده‌ام که به دو تا از مهمترین آنها اشاره می‌کنم: یکی اینکه حاج جلال‌الممالک که در مشروطیت تهران فعال بود (ص ۹۳) و بعد به حزب دموکرات پیوست و در مجلس مؤسسان رضاخان هم شرکت جست، غیر از ایرج میرزاست (بنگرید به ناظم‌الاسلام و کمره‌ای). دیگر آنکه هر جا در دیوان ایرج از اعتصام‌الملک یاد شده، اعتصام‌الملک محمودی (مازندرانی، مدتی کارگزار وزارت خارجه در قاتانات و سیستان، از نزدیکان شوکت‌الملک علم و از بستگان پرویز ناتل خانلری) است و نه اعتصام‌الملک آشنیانی (ص ۱۹۶ کتاب سیری در...).